فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال هفتم، شماره بیست و ششم، تابستان ۱۳۹٦
صفحات ۵ – ۲۵

علم و علم‌آموزی در آموزه‌های اسماعیلی در دوره خلافت فاطمیان

احمد بادکوبه هزاوه[۱]
محمد عبدالملکی[۲]

چکیده

با اعلان خلافت فاطمی در سال ۲۹۷ در افریقیـه، اندیشـه اسـماعیلی بـرای تحـول در عرصه‌های کلامی، فقهی، علمی، سیاسی و کشورداری، بستر مناسب و جدیـدی یافـت. بررسی مفاهیم بنیادی آموزه‌های اسماعیلی در دوره اقتدار سیاسی فاطمیان می‌تواند بـه شناخت عمیق تحولات فرهنگی این سلسله یاری رساند. مفهوم علم و مبانی علم‌آموزی از جمله مفاهیم بنیادین فاطمیان است. اسماعیلیان ضمن بزرگداشت مقام علم و جایگاه عالمان، فراگیری علوم مختلف را از ضروریات مذهبی می‌دانستند. این مقاله می‌کوشد تا با بررسی تاریخی و محتوایی، ارتباط میان عناصر مختلف مذهب، از امامان تـا سـازمان دعوت و داعیان اسماعیلی را با مبانی علم و علم‌آموزی نشان دهد. ضمن آن‌که تشـریح مفهوم و ماهیت علم از منظر اسماعیلیه و پیوند میان علم و شـریعت در ایـن مـذهب از دیگر دستاوردهای این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: آموزش در اسلام، جهان‌شناسی اسماعیلیه، علم در اسماعیلیه، مبانی فکری فاطمیان.

۱. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). Hazaveh@ut.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. Mohamadtarikh86@yahoo.com
دریافت: ۹٦/۳/۲۲ پذیرش: ۹٦/۰٦/۲۹

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

مقدمه

عقاید فاطمیان شامل حوزه‌های گوناگون فقهی، سیاسی، اجتماعی، کلامی و جهان‌شناختی است. شناخت ماهیت علم از منظر اسماعیلیه پیوند استواری با مباحث جهان‌شناسی این مذهب دارد. از نظر اسماعیلیان، هدف کلی نظام عالم تبدیل عقل بالقوه به عقل بالفعل حقیقی و در نهایت تبدیل آن به عقل کل (خدا) است. در نگرش متفکران این مذهب، کمال امری اکتسابی است نه طبیعی. نخست باید از راه تربیت و تعلیم نفس، سپس از راه به وجود آوردن علم به امور الهی به دست آید (کرمانی، راحه العقل، ۱۵، ۳۳، ۷٤، ۸۳؛ همو، الریاض، ۵۹، ۷۳، ۷۹، ۸۰). عقل جزئی در هفت مرتبه، تکامل معنوی خویش را طی می‌کند و در طی مسیر و منازل خود برای رسیدن به عقل کل بر علم و دانش وی افزوده می‌شود و در هر دور، یکی از قوای عقل را دریافت می‌کند. این قوا شامل: دهر، حق، سرور، برهان، حیات، کمال و غیبه است (سجستانی، الینابیع، ٤۳-٤۱). غیبه نهایت عقل و کمال علم و معرفت است. در واقع فلسفه تاریخ و تکامل آن از نظر اسماعیلیه، افزایش معارف جدید و کسب علم در هر دوره تاریخی است (نک: راحه العقل، ٤۳٤).

اسماعیلیان به اصطلاح امروزین دارای فلسفه تاریخ خاص خود بودند که التقاطی از عقاید اسلامی، یونانی، مسیحی، یهودی و گنوسی بود. از نظر آنان، زمان عبارت است از پیشرفت تدریجی ادوار هفتگانه که برای هر دور آن آغاز و پایان معینی وجود دارد. هر دوری با پیامبری ناطق آغاز می‌شود و با قیام قائمی به پایان می‌رسد. ناطق هرگز به تنهایی ظهور نمی‌کند، بلکه همواره پشتیبانی خاموش و صامت دارد که اصل و اساس شریعت و قوام دین اوست. این دو، یعنی ناطق و صامت، دو حد سفلی جسمانی‌اند که خداوند آنان را خلق کرده تا در روی زمین ما به‌ازای دو حد علوی روحانی یعنی سابق و تالی باشند (سجستانی، اثبات النبوات، ۱۹۳-۱۸۱). فلسفه تاریخ اسماعیلیه در چگونگی پیوستن انسان به خدا در مسیر زمان خلاصه می‌شود. در این فلسفه، انسان غایت آفرینش و رسیدن به عقل کل و معرفت، غایت انسان در تاریخ است. در نگرش این مذهب، مهم‌ترین عامل حرکت انسان‌ها و در نهایت حرکت تاریخ و تحول تمدن‌ها علم و معرفت است. «پس جهد کنید ... اندر طلب کردن علم تا بدان به خدای نزدیک‌تر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

شوید» (ناصر خسرو، وجه دین، ۷).

سنت‌های فکری و تعالیم اساسی اسماعیلیه تا سال ۲۸٦ صورت و بیان متمایزی به خود گرفته بود که بعدها در دوره فاطمیان تحول و تکامل یافت. «اعتقاد رسمی در خلافت فاطمیان اسماعیلی از دو بخش تشکیل می‌شد: ظاهر و باطن. ظاهر شامل شکل محافظه‌کارانه اسلام از جمله فقه، احادیث، اخبار، اسناد، قرآن و تفسیر آن و دانش فرقه‌های گوناگون مذهبی بود. باطن نیز به دو بخش تقسیم می‌شد:۱. تأویل شامل تفسیر استعاری قرآن، احادیث و دستورات مذهبی به منظور اثبات عقاید اسماعیلیان در امامت و جهان‌شناختی؛ ۲. حقایق شامل علومی نظیر نجوم، فیزیک و همه رشته‌های تاریخ طبیعی، مذهب، منطق و تناسب میان جهان و ارگانیزم بشر، فلسفه فیض مسائل زندگی روحانی، فلسفه مذهبی بود. این بخش برای همراه کردن علم و فلسفه با مذهب بود» (استرویوا، ٤٢).

اسماعیلیان بر اعتبار و ارزشمندی همه علوم و حکمت‌هایی که از طریق الهام ربانی یا تفکر انسانی حاصل می‌شود تأکید می‌کنند. نظام علمی آنان سطحی و دائره‌المعارفی نیست، بلکه کوششی در راستای یک جهان‌بینی ترکیبی است که مختص سنتی به تنهایی نباشد. این رهیافت به اسماعیلیان اجازه داد تا از میراث علمی آن زمان بهره‌برداری کنند. اسماعیلیان علم و دانش گذشتگان – خواه وحیانی و خواه فلسفی – را متعلق به دیدگاه فراگیر و جهان‌شمول اسلام می‌دانستند. منابع آنها شامل همه کتاب‌ها و نوشته‌های مُنزَل و آسمانی، کتب طبیعت، آثار فلسفی و علمی فیلسوفان و فرزانگان و اندیشه‌های الهامی و شهودی نفوس زکیه‌ای بود.[1] مطالب اصلی کتاب «الریاض» حمیدالدین کرمانی که یکی از کتب عقیدتی مهم اسماعیلیان است عبارت است از: نفس (کرمانی، الریاض، ۲۵)، عقل اول (همو، ۳۸)، هیولای اولی (همو، ٤٥) و اینکه آیا نفس انسان جزئی یا اثری از نفس کلی است یا نه، و به چه لحاظ انسان ثمره این جهان شمرده می‌شود؟

۱. رابطه عمیق و گسترده پاره ای از عقاید مذهبی اسماعیلیه با مبانی و مقبولات خاص فلسفی به گونه ای است که بعضی از پژوهشگران معاصر اسماعیلی به این نتیجه رسیده اند که اسماعیلیان در آغاز یکی از فرق معتدل شیعی بودند که در سیر زمان به صورت حرکت عقلی و با آرای خاص فلسفی ظاهر شدند؛ نک به: تامر، تاریخ الإسماعیلیه، ١٤.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

(همو، ۵۵). پر واضح است که این مسائل پیش از آن‌که مبانی عقیدتی مذهبی خاص باشد، مسائل مهم علمی و فلسفی آن زمان بوده‌است.

توجه عقیدتی اسماعیلیان به علوم به‌ویژه علوم عقلی را شاید از بی‌توجهی نسبی به حوزه‌های مختلف علوم نقلی نیز درک نمود. اسماعیلیان کوشش چشمگیری در بسط علوم نقلی نداشتند و شاید بتوان علت اصلی عدم ارائه آثار جدی در حوزه‌های حدیث، تفسیر، قرائت قرآن و تاریخ را این دانست که با توجه به دیدگاه آن‌ها نسبت به امام و وظیفه آن، خود را به چنین تلاش‌هایی نیازمند نمی‌دانستند و معتقد بودند امام یگانه مفسر شایسته این صحنه است. داعیان و علمای فاطمی آثار بسیاری در زمینه‌های علوم ظاهری و علوم باطنی و علم تأویل تألیف کردند، ولی اسماعیلیان فاطمی به علم تفسیر هیچ‌گونه توجهی نداشتند و در آن زمینه تنها به تعالیم امامان خود اکتفا می‌کردند. به همین سبب آن‌ها امام اسماعیلی را قرآن ناطق نیز می‌نامیدند و نص کتاب الهی را قرآن صامت می‌خواندند (قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ۲۵). به علل مشابه، توجه اسماعیلیان فاطمی به علم حدیث نیز محدود بود و آن‌ها در این زمینه به تعالیم و اقوال امامانشان بسنده می‌کردند؛ در هر صورت آنان به احادیث نبوی و روایات منقول از امامان قبلی خود، خاصه امام جعفر صادق (ع) ارج بسیار می‌نهادند و بسیاری از این احادیث و اخبار توسط قاضی نعمان، خاصه در دو کتاب دعائم و شرح‌الأخبار جمع‌آوری گردیده است.

مفهوم و ماهیت علم از منظر اسماعیلیان

علم، در فرهنگ و تمدن اسلامی مفهومی وسیع و گاه متنوع دارد. این وسعت و تنوع، خود را در فرق و مذاهب مختلف پهنه جهان اسلام می‌نمایاند. علم از منظر فقها متفاوت از علمی است که عرفا بدان معتقدند. همچنان که مفهوم علم از منظر فلاسفه چهارچوب متفاوتی با این هر دو دارد.[1] با این حال در قرون میانه تمدن اسلامی، فرقه‌هایی پیدا شدند که معتقد بودند که علم، وسیله تحقیق برای دستیابی به آمال سیاسی و دینی است. بهترین گواه این سخن، معتزله و اسماعیلیه بودند (عطاءالله، ۳۸).

۱. نک به: روزنتال، دانش پیروزمند. تمام این کتاب مروری بر تاریخ مفهوم علم در قرون میانه اسلامی دارد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

اسماعیلیه از این منظر تفاوتی بنیادی با دیگر حکومت‌های جهان اسلام داشتند. کیش اسماعیلی تنها ادعای ساده واحدی در باب امامت نبود، بلکه در نظر بسیاری از گروندگان آن، راه اساسا جدیدی برای نگرش جهان و بیان و توضیح نقش و مقام انسان در آن بود. این خود مسأله جالبی است که چرا یک دعوت شبه سیاسیِ انقلابی به پیشوایی و رهبری جامعه اسلامی می‌بایست دریافت جدیدی از چگونگی برخورد حقیقت دینی با حقیقت علمی را نیز وجهه همت خود قرار دهد. بنا بر قول کرمانی، یکی از نظریه‌پردازان بزرگ اسماعیلی، تحصیل علم، شناخت نظام عالم طبیعت و مابعدالطبیعه را، یعنی علم به این امور را نیز دربر می‌گیرد. این جنبه در بالاترین سطح با شناخت و درک کامل وحدانیّت خداوند، یعنی توحید، آغاز می‌شود (واکر، حمیدالدین کرمانی؛ تفکر اسماعیلیه در دوره الحاکم بامرالله، ۹۵-۹٤)؛ بنابراین فراگیری علوم طبیعی و متافیزیک در مذهب اسماعیلیه امری دینی بلکه از ضروریات این مذهب است. از نظر کرمانی خداوند را باید با علم و نیز با عمل، خدمت و پرستش کرد. علم در این معنا باید تا سرحدّ امکان جامع باشد، و در عین حال، این چنین علمی وابستگی نزدیک به دسترسی داشتن به منبع خاص اطلاعات دارد. و نیز این علم، هم خاص است و هم عام، و مواد علم نظری و همچنین علم تنزیل و قوانین آن و کتاب مقدس را در برمی‌گیرد. رسیدن به علم کامل همان اندازه اساسی است که اعمال نیک و افعال به موقعِ عبادی اساسی است، و شاید نیل به علم اساسی‌تر هم باشد، زیرا عبادتی است در ذات و به ذات خود، و سبب نهایی رستگاری نفس و روح انسانی خواهد بود. به این ترتیب واضح است که انسان باید علمی را که مربوط به عبادت علمی است بجوید و به دست آورد (همان، ۹٤-۹۳). از نظر وی، عبادت علمی همان علم باطن است، یعنی علمی که منحصرا از سوی دعوت منتقل می‌شود، و در نهایت امر از پیامبران و امامان، نه منبع و مرجع دیگر، نشأت می‌گیرد. این علم، چنانکه پیداست، در دسترس انسان‌های معمولی، حتّی کسانی چون محمد بن زکریای رازی یا امام زیدی، که صرف نظر از این موارد، استعدادهای قوی عقلی و فکری مسلّم دارند، نیست. با وجود این، چنین دانشی از جهت آن‌که متضمّن علم و دانش به واقعیت حقیقی اشیاء است، جنبه علمی دارد (همان، ۸۷-۸٦). مؤلف مجالس المستنصریه دعا می‌کند که خدا علومی را در وی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

بیفزاید که در آخرت وی مفید واقع شود (الشیرازی، ۵۱). آیا از این سخن او چنین مستفاد می‌شود که مراد اسماعیلیه از علم تنها علومی است که به کار آخرت بیاید؟ آیا علومی که به کار دنیا بیاید مورد توجه اسماعیلیان نبوده است؟ طبیعتا علوم مفید از منظر اسماعیلیه منحصرا علوم دینی نبود، زیرا طبیعت کار و توجّه داعیان و دانشمندان مورد حمایت اسماعیلیان به وضوح نشان‌دهنده مجاز و مفید بودن همه علوم متنوع است. بنابراین از منظر اسماعیلیه علوم عقلی نیز که بخشی از آن برای زندگی دنیوی بشر مفید است، می‌تواند قدرت، جبروت و زیبایی خالق مطلق را نیز به نمایش بگذارد و به طور کلی موجبات سعادت اخروی را نیز فراهم آورد. در جای دیگری از این کتاب (المجالس المستنصریه) آمده است؛ «سبحانک لا علم لنا إلّا ما علمتنا، فهذه اثبات بعد نفی، فنفوا عن أنفسهم کل العلم إلا ما علمهم الله إیاه» (همان، ۱۰۶). بنابراین تمامی علوم را خداوند بزرگ به انسان‌ها می‌آموزد و طبیعتا همه علوم در شاخه‌های مختلف آن‌که هم برای بشر مفید است و هم منتج به شناخت عظمت باریتعالی است، می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. از نظر اسماعیلیه علم و دین تعریفی مشترک دارند و میان آن‌ها هیچ‌گونه ناسازگاری وجود ندارد (ناصرخسرو، وجه دین، ٦٣) و آموختن علم و طاعت‌پذیری نیز مفاهیمی مشترک دارند (همو، جامع الحکمتین، ۱۰۵).

پل واکر با توجه به گستردگی مفهوم علم نزد اسماعیلیه معتقد است:

«در آن‌حال که مسلمانانِ متعارف سرچشمه‌های اصول معارف دینی و اعتقادی خود را صرفا و منحصرا در یک کتاب مقدّس واحد که قرآن بود، و در آنچه از گفته‌ها و کرده‌های پیامبر که ضبط شده و باقی مانده بود، جستجو می‌کردند و در آن‌ها باز می‌یافتند، اسماعیلیان مجموعه کامل‌تری از اصول را خواهان بودند. برای آنان، آنچه دین و ایمان را توجیه و تبیین می‌کرد بایستی همه چیزهای دیگر را هم تبیین کند. به عقیده آنان، واقعیت عقلانی برینی که قرآن منعکس می‌سازد، می‌بایست در بر دارنده حقیقتی چنان شامل و فراگیر باشد که همه چیزها و همه شاخه‌های دانش متعلّق بدان و در تحت آن باشد. در این کل، شریعت مُنزَل، تنها عنصر کوچکی است که تنها انسان‌ها و جامعه انسانی را شامل می‌شود. حال آن‌که ارزشی متعالی که این شریعت منعکس می‌سازد باید مربوط به طبقه وسیع‌تری از موجودات باشد» (واکر، ابویعقوب سجستانی؛

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

متفکر و داعی اسماعیلی، ٤٩-٤٨).

اسماعیلیان نمی‌توانند بپذیرند که علم و تراکم شگفت‌انگیزی از دانش که جوامع انسانی درباره آنچه در جهان است اندوخته‌اند به وسیله خود انسان‌ها و بدون استعانت خداوند فراهم آمده باشد. به اعتقاد آنان این خداوند است که به راه‌ها و روش‌های مختلف وحی، به آدمیان تعلیم داده است که چگونه این کار را انجام دهند. اسماعیلیان اصرار می‌ورزیدند که علم به حقیقت به تمامی در شخص امام به ودیعه گذاشته شده است، و معتزله ابرام می‌ورزیدند که علم به حقیقت از عقل سلیم نشأت می‌گیرد که جزئی از عقل و خرد آدمی است، و لذا همه بدان دسترسی دارند. هدف اسماعیلیان، ترکیب کامل همه دانش، همه و هر یک از علم‌ها و شیوه استدلال صوری آن در یک حقیقت معتبر جهانیِ مشترک بود، حقیقتی که، درواقع، معادل و برابر با واقعیت دینی جاری از منابع الهی است (کرمانی، راحه العقل، ١٤٣ به بعد). در نیمه دوم قرن سوّم، یعنی هنگامی که انتقال علوم بیگانه، یعنی علوم یونانی، مفهوم و تصوری جدید از حقیقت کلی و جهانی بر دانش مسلمانان افزود، مؤلفان اسماعیلی آمادگی پذیرش و سازواری با آن را داشتند. آنان مشتاقانه علم یونانی را پذیرا شدند، آن را مطالعه کردند، در آن استادی یافتند، و آن را جزئی از دانش خود ساختند، چنان‌که گویی از آغاز بدان‌ها تعلق داشته است. این در حالی بود که مسلمانان دیگر، نخست عقل‌گرایی و سپس علوم فلسفی را تهدیدی برای خویش احساس می‌کردند، نویسندگان اسماعیلی به آسانی این هر دو را به کار گرفتند، و اعلام داشتند که وحی دینی تنها منعکس کننده قلمرو جداگانه‌ای از دانش نیست، بلکه منعکس کننده کل دانش، دانش همه چیزها و موجودات است (ناصرخسرو، وجه دین، ٦٣؛ همو، زادالمسافرین، ٤٦٩؛ کرمانی، راحه العقل، ١٩٥ به بعد). در کتاب «العالم و الغلام» از ابن حوشب منصورالیمن، از کیفیت و ماهیت علم مورد نظر اسماعیلیان تا حدودی پرده بر می‌دارد؛ دانش یعنی زندگی؛ دانش آموختن یعنی زنده شدن از مرگ جهل و نادانی؛ دانش، امانتی است که خداوند به انسان سپرده است، و انسان نباید از روی خودخواهی آن را فقط برای خود بخواهد و برای خود نگهدارد، بلکه باید آن را به دیگران منتقل سازد. تعلیم و تعلّم یک وظیفه و مأموریت الهی است. انسانی که از طریق آموختن، از نظر روحی رستاخیز یافته و به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

علم زنده شده است، وظیفه دارد که همسایه‌اش را نیز از مردگی جهل بـه زنـدگی بـاز آرد. داستان عالِم و غلام (معلم و شاگرد) به خوبی احترام و اهمیتی را که اسـماعیلیان، از همان آغاز دعوت، برای علم و تعلیم قائل بوده‌اند نشان می‌دهد؛ در حقیقت در کیش اسماعیلی، دین و دانش از یکدیگر جدا نیستند (ابن حوشب، ٦٩). همین پیوستگی دین و دانش و همسو بودن این دو با هم در پیشبرد فضای علمی و آموزشی قلمرو فاطمیان به‌ویژه مصر نقشی بسزا ایفـا کـرد. داعیـان همچنـان کـه مـذهب اسـماعیلی را منتشـر می‌کردند، خردهای خاموش را برای فراگیری علومی که بـا عقـل و تفکّـر سـر و کـار داشتند، آماده می‌کردند.

اندیشه‌ای که سجستانی به‌عنوان کلید اصلی تفکّر معرفی می‌کند، مفهـوم و تصـوری است که وی از «سرچشمه» دارد و حتّی یکی از کتاب‌هـای خـود را بـدین نـام یعنـی «الینابیع» (سرچشمه‌ها) تألیف کرده است. سرچشمه‌ها منابعی هستند که از آن‌ها دانـش فیضان می‌کند و بر جامعه انسانی و افراد آن فـرو مـی‌ریـزد. از نظـر وی، خداونـد بـه خواهش‌ها و خواست‌های آنی پاسخ نمی‌دهد، زیرا وی از پیش سـاختار موجـودی را، حدودی ربانی که نظم و نسق عالم با آن است، برقرار ساخته است. این ساختار از پیش موجود است که باید پرسش‌ها و مشکلات افراد را پاسخگو باشـد؛ سرچشـمه و منبـع همه دانش‌ها و علوم، چه علوم الهی و چه غیر آن، در این سـاختار اسـت. اگـر چنـین نمی‌بود، جهان نظمی نمی‌داشت و دریافتنی نبود، بلکه بی‌شکلی و آشوب محـض بـود. به این ترتیب، اصل‌های یقین، اثرات مبهم خیال و وهم نیست، بلکـه واقعیـات صُـلب قواعد و قوانین علمی است (سجستانی، الینابیع، ١٤٠). چهار سرچشمه حقیقت یا دانش مورد نظر سجستانی که مورد پذیرش اسماعیلیان نیز بود، عبارت بودند از؛ عقل، نفـس، پیامبر ناطق، وصیّ او. از این چهار سرچشمه، عقل حتّی برای نوافلاطونیان که آن را بـه عنوان یک اصل فلسفی پذیرفته بودند، مجرّدترین و انتزاعی‌ترین مفاهیم بـود. در زبـان اصطلاحی دقیق اسماعیلیان، عقل بیشتر «سابق» خوانده می‌شود، و این اصـطلاح بیشـتر تقدّم مرتبه آن را نشان می‌دهد، نه چیستی آن را. نفس نیز مانند عقل نامی دارد کـه هـم القا می‌کند که چیست، و هم ممکن است بـا مفـاهیم دیگـر نفـس مشـتبه شـود؛ نفـس همچنین «تالی» خوانده می‌شود تا ارتباط نزدیک آن را با عقل بـه عنـوان سـابق معلـوم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

گرداند. پیامبر سخنگو که ترجمه ناطق عربی است، به پیامبری اطلاق می‌شود که وحی الهی را به صورت شفاهی، نه به صورت کتبی، بیان می‌کند. نقش اخیر، در نظام اصل‌ها، رسماً بر عهده وصیّ ناطق یا اساس است. اوست که مسئولیت به وجود آوردن یک تعلیم تبیینی را برای توضیح شریعت مکتوب بر عهده دارد. این چهار اصل هم مبانی دین و هم مبانی علم را تشکیل می‌دهد (همو، ۱۳۵).

اصطلاح دیگری که در ادبیات علمی فاطمیان به کار برده می‌شد «علوم آل بیت» بود که یکی از سیاست‌های علمی فاطمیان در برنامه‌های درسی الأزهر بود که شامل؛ علم لغت، طب، ریاضیات، منطق و فلسفه و... می‌شد (عنان، ۵۵). توجه به علومِ «آل بیت» در مراکز علمی و آموزشی دوره فاطمیان مجددا به پیوستگی و همسو بودن علم و دین در نزد اسماعیلیه تأکید می‌ورزد. نامیدن علومی نظیر طب، ریاضیات و فلسفه و... به عنوان علوم «آل بیت»، به نوعی تغییر خاستگاه یونانی آن به خاستگاه مذهبی در نزد اسماعیلیان می‌تواند باشد. این مسأله حساسیت جامعه آن روزگار را در نگرش مذهبی (و نه بیگانه) به جهان و از جمله علوم مختلف نشان می‌دهد.

پیوند علم و شریعت در مذهب اسماعیلیه

جایگاه علم در نزد شیعیان (به معنای اعم آن) بسیار بالا بود. چنان‌که از نظر آنان یکی از صفات لازم امام اَعلمیت او بود. امام به عنوان جانشین پیامبر و رهبر جامعه می‌بایست پاسخگوی مسائلی باشد که برای مؤمنان ممکن بود در هر زمانی پیدا شود. مطابق روایت مشهور نبوی، امام نخستِ شیعیان همچون دری (باب) بر شهر دانش پیامبر ﷺ بود (أنا مدینه‌العلم و علی بابها). دانش پیامبر نیز پس از علی بن ابیطالب ؑ به صورت موروثی در فرزندان خاص او که همان امامان شیعه باشند، ادامه یافت. از نظر فاطمیان امام قرآن ناطق و تنها مرجع تأویل اصول و احکام شریعت بود و مؤمنان می‌بایست از طریق امام و از راه تعلیم او خدا را بشناسند. امامی که در هر روزگاری وجود داشت. وظیفه مؤمنان شناختن وی بود و اگر کسی می‌مرد پیش از آن‌که امام زمان خود را بشناسد، بنا بر یک روایت شیعی همانند کسی بود که در جهالت درگذشته باشد و جای جاهل البته در جهنم قرار داشت. پس تنها راه رستگاری، دستیابی به امام بود تا از طریق علم او فرد به شناخت خدا و رستگاری

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

برسد.[1] بدین ترتیب علم برابر بود با دانش دینی و یگانه راه دستیابی به آن نیز شخص امام بود (قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ۱٤۷؛ الشیرازی، ۲۹). از نظر اسماعیلیه علم و دانشی که پیامبران در اختیار انسان‌ها می‌گذارند معارف دینی یا شریعت است؛ از همین رو در این مذهب قبول شریعت و دین (دین حق= دین اسماعیلی) با آموختن علم و معرفت برابر است (ناصرخسرو، زادالمسافرین، ٤۰۲). با این تفکر، اسماعیلیان به جمع دین و فلسفه پرداخته‌اند؛ به‌طوری که ناصرخسرو در جامع‌الحکمتین می‌نویسد:

«علم دین حق را – که آن از نتایج روح‌القدس است – با علم آفرینش– که آن از علایق فلسفه است– جمع توانست کردن، از بهر آن‌که فیلسوف مر این علمالقبان را به منزلت ستوران انگاشت، و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت، و این علمالقبان مر فیلسوف را کافر گفتند، تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه» (همو، جامع الحکمتین، ١٦).

بنابراین از نظر اسماعیلیه عقل و دین تعریف مشترکی دارند و میان آن‌ها هیچ‌گونه ناسازگاری وجود ندارد. آموختن علم و طاعت‌پذیری نیز مفاهیمی مشترک دارند (همو، وجه دین، ٦۳)؛ و پیامبران نیز از راه عقل انسان‌ها را راهنمایی می‌کنند (مسکوب، ١٤۹). اگر انسان آن دانش و معارف را کسب کند، هم عالم (عاقل) گشته و هم طاعت خدا را به جا آورده‌است (ناصرخسرو، جامع‌الحکمتین، ۱۰۵) و عقل، نقشی دینی دارد و هر راهی که از عالم حسی به عالم علوی می‌گذرد از گذرگاه دین امکان‌پذیر است (مسکوب، ۱۳۹).

انتقال علم به مؤمنان از طریق سلسله‌مراتب دعوت انجام می‌شد. در این سلسله‌مراتب هر فردی به فراخور خود از علم بهره‌ای داشت و بنا بر اجازه‌ای که از مافوق دریافت می‌کرد، بخشی از علم خود را در اختیار مراتب پایین‌تر قرار می‌داد. فاطمیان که موفق شدند نمونه عینی برای حکومت شیعی اسماعیلی فراهم آورند، می‌بایست به طور عملی نیز برای تعلیم و تعلم طرحی می‌اندیشیدند. پس همان‌گونه که معتقد بودند شریعت دارای ظاهر و باطنی بود، تعلیم را نیز بر همین دو نوع استوار

۱. «من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه و جاهل فی النار»، برای نمونه ر.ک: المؤید فی الدین، المجالس المؤیدیه، ۱/ ۱۱۹

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

ساختند. تعلیم علوم ظاهری و تعلیم معانی باطنی. نخستین شامل همگان می‌شد؛ اسماعیلی و غیر اسماعیلی. اما علم دوم که حکمت خوانده می‌شد فقط به اسماعیلیان اختصاص داشت و فضل تعلیم آن مساوی با نماز به شمار می‌رفت (قاضی نعمان، مجالس و المسایرات، ٢٢٤).

کمتر حکومتی همچون فاطمیان، یکی از وجوه مشروعیت خود را بر تفسیری خاص از جهان بنا نهاده است. این تلقّی خاص مستلزم ذهن جستجوگر و استدلالی و فلسفی داعیان و پیروان اسماعیلی بود. بنابراین «علم» و «علم آموزی» جایگاه ویژه‌ای در اعتبار بخشی مذهب اسماعیلیه یافت.[1] «فاطمیان از ابتدای حکومت در مصر، همزمان با تثبیت قدرت، به فعالیت‌های علمی و فرهنگی پرداختند؛ زیرا افزون بر این‌که یکی از پایه‌های اساسی استمرار قدرت و اقتدار، علم و تقویت فرهنگ عمومی با رویکردی عالمانه است، برای جلوگیری از انفعال در برابر دو رقیب سیاسی و علمی (بنی‌عباس و آل‌بویه) باید استقلال علمی و متکی به فرهنگ غنی بومی خویش را تقویت می‌کردند» (جان‌احمدی، ٢٥). سجستانی در قسمت مهمی از کتاب «المقالید» موضوع دروازه‌های بهشت را پیش می‌کشد و به بررسی این اندیشه که بهشت دقیقا هشت دروازه دارد می‌پردازد. هشت دروازه، در نگاه سجستانی این‌گونه تبیین شده است: دروازه نخست، شناخت بدن جسمانی است که می‌توان آن را علم طب خواند؛ دوم، شناخت دنیای مرکبات است؛ سوم، شناخت احکامی است که برای جسم ضروری است. چهارم، شناخت کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران پیشین نازل شده‌است. پنجم، شناخت قوانین و تعلیماتی که از سوی کسانی که حجّت پیامبری دارند صادر شده‌است. ششم، شناخت شرایعی است که برای ملّت‌های گذشته الزامی بوده است، و این چنان‌که پیداست، لازمه‌اش بررسی تاریخ است. هفتم، شناخت جهان روحانی و نوع حدودی است که در آن وجود دارد. دروازه هشتم، شناخت وحدانیت و یکتایی محض خداوند است به روش نفی و سلب همه صفات و محدودیت‌ها از او. در نظر سجستانی،

١. برای آشنایی با عقاید نوافلاطونی اسماعیلیان که شبیه نظریات علمی دانشمندان آن زمان بود رک به: کرمانی، راحه العقل، ٦٧-٥٩؛ ١١٥-١٠٨؛ ٢٠٢-١٩٥؛ همو، تحفه المستجیبین، ١٤٧؛ ناصر خسرو، جامع الحکمتین، ٩٤-٩٠؛ ٢٢٠-٢١٨؛ همو، زاد المسافرین، ٥٦-٥٤ و ٦٤

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

رستگاری، یک فضیلت و کمال فکری و عقلی و پاداش دانش است و مرتبه هر فرد در زندگی به میزان سهم او از هستی عقلانی بستگی دارد و این نسبت به مقدار دانشی که شخص کسب کرده محاسبه می‌شود. تن و دنیای مبتنی بر ادراکات حس، سدّ راه و به تعویق افکننده تحصیل این هستی عقلانی است. سجستانی برای اثبات آن‌که بهشت در بر دارنده همه دانش است، دروازه‌های آن را، یک‌به‌یک، نماد مقولات مختلف تحصیل قرار می‌دهد. مقصود وی آن است که برنامه‌ای طرح‌ریزی کند و بر آن تأکید نهد که دخول در بهشت و سرزمین سعادت ابدی متکی و وابسته به کسب هر چه بیشتر دانش‌ها و علوم مختلف به تعداد ممکن و تا سر حدّ امکان است. مقام نفس در بهشت، وابسته به درجه دانشی است که دارد؛ داشتن دانش بیش‌تر و وسیع‌تر، معنایش رسیدن به مرتبه رفیع‌تر است؛ همچنان که دانش کم‌تر و مقام پایین‌تر را اقتضا می‌کند (سجستانی، المقالید الملکوتیه، ۱۲۱). حکایتی در «المقالید» سجستانی هست که نشان می‌دهد کسب علم و دانش در سرای آخرت و دنیای برزخ تا چه اندازه می‌تواند انسان را از مهلکه عذاب نجات دهد:

«از قول گروهی از دانایان خواجه شهید ابوالحسن نخشبی رضی‌الله‌عنه اندرین معنی (: برزخ) آن است که سَرِ زبرین از آن نور باریک است و به نفس کل پیوسته است، و سَرِ فرودینش کثیف و ستبر است و اندر فلک پیوسته است. و هر نفسی که علمی از علم‌ها بیاموزد آن علم مر او را دست باز ندارد که نیست شود، بلکه او را باقی کند» (همان، ٤٣).[1]

از منظر اسماعیلیان، اهل حقایق از همه غذاهایی که عقل و علم بدان‌ها ارزانی می‌دارد تغذیه می‌کنند؛ آن‌ها به یک غذا اکتفا نمی‌کنند و اغذیه دیگر را کنار نمی‌زنند. آن‌ها از کلّ پهنه دانش کمک می‌گیرند و از سراسر مزارع و بستان‌های آن میوه می‌چینند و، پیوسته، در همان‌حال که پیش می‌روند چیزهای بیشتری یاد می‌گیرند. غذای آن‌ها تا سر حدّ امکان متنوع و گوناگون است. بر خلاف بسیاری از عقاید مذهبی زمانه فاطمیان

۱. عقاید اسماعیلیه با اندیشه های فلسفی نیز در هم آمیخته بود. به عنوان مثال یکی از موارد اختلاف اسماعیلیان را با شیعه اثنی عشری در مسأله امامت این می دانندکه اسماعیلیان بر خلاف امامیه مباحث فلسفی را به حوزه بحث امامت کشیدند؛ نک به: نیشابوری، اثبات الإمامه، ۱۳.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

که از آموزش و انتشار برخی علوم عقلی نظیر فلسفه ممانعت و حتی معارضه می‌کردند، فاطمیان فراگیری و انتشار علوم مختلف و متنوع از جمله علـوم عقلـی را مجـاز بلکـه واجب می‌شمردند.

امامان اسماعیلی و علوم

امام در سلسله‌مراتب دستگاه دعوت فاطمی پس از ناطق و اساس، سـومین مقـام را داراست. امام و دو مرتبه بالاتر از او (ناطق و اساس) به‌لحاظ ویژگی‌هـای ذاتـی، یـک انسان عادی به شمار نمی‌آمدند (قاضی نعمان، آداب الاتباع الائمـه، ۱۵). درسـت‌تـرین دیدگاه نزد اسماعیلیه نسبت به هستی و کائنات، نگرشی بود که پیروان ایـن مـذهب از امامان هم‌عصر خود أخذ می‌کردند. از نظر فاطمیان، امام و رهبـر را نمـی‌تـوان عـزل و خلع کرد. او مصون از خطا، دارای دانش فوق‌بشری، خلیفه و کـارگزار خـدا، نایـب و کارگزار منجی نهایی، راه رسیدن به خدا و پیوند میان خدا و مردم اسـت. چنـان‌کـه بـه تعبیر یکی از شاعران «او از اسرار الهی آگاه است بی‌آنکه تعلـیم دیـده باشـد» (کـرون، ۳۵۰). از نظر اسماعیلیان، فقط امام معنای نهایی و حقیقی هر چیز را می‌دانست. بـدون او هیچ‌کس راهی به باطن ندارد، هر چند تبیین و توضـیح اسـماعیلیان در بـاب معنـای باطنی با فلسفه نزدیکی و همانندی داشت، امّا آنان هرگز نمی‌پذیرفتند که کسـی بتوانـد به‌تنهایی و صرفا با اتّکا به عقل و منطق به حقیقت غایی دست یابد. انسان هیچ حکمت و فضیلتی ندارد به جز آنچه‌که از امام دریافـت کنـد (همـان، ۳٦۰). در واقـع «پیوسـته امامت چرخ زیرین تمامی تأویلات و فلسفه آن بوده است» (غالب، ۹۸).

امام اسماعیلی سرچشمه زنده همه علوم است کـه بـه کـار تعلـیم مـی‌پـردازد. امـام مرجعیّت خود را از پیامبر و وصیّ او به دست می‌آورد، و مرجعیّت آن‌ها نیـزاز قلمـرو بالاتر نفس، از عالم فرشتگان که ناقل علم الهی به پایین هستند، نشأت می‌گیرد. علمـی که یک انسان فانیِ عادی بدان نیاز دارد، تا حـدّی، آن چیـزی اسـت کـه مـا اینـک بـه صورت خاص از آن به دین تعبیر می‌کنیم. این علم الزاما تعلیم امام حیّ حاضـر را نیـز که یگانه کسی است که بر نوشته‌ها و تعالیم گذشته مُهر تأیید و اعتبـار مـی‌زنـد شـامل می‌شود (واکر، حمیدالدین کرمانی، ۹٤). امامان در واقع ایجاد کننده معرفتند و پیام‌هـای آن‌ها حکمت و فلسفه عقلی است (علی بن محمد بـن ولیـد، ۱۰۳-۱۰۱). اسـماعیلیان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

تفسیر و بیان ظاهر و تنزیل قرآن را وظیفه پیامبر (ص)، اما تأویل و ارشاد به باطن آن را از وظایف امـام وصـی و جانشـین او مـی‌داننـد (قاضـی نعمـان، تأویـل الـدعائم، ۱۹؛ سجستانی، الافتخار، ۷۱؛ ادریس، ۱۸٦ و ۲۷۳).

پیامبران دارای یک قسم علم هستند که کرمانی آن را «علم تأییدی» می‌خواند، یعنـی علمی که از طریق الهام به دست آمده‌است و در مقابل آن، علم دیگری هسـت کـه وی آن را «علم تعلیمی» می‌نامد، یعنی دانشی که از راه تعلیم حاصل شده‌است (راحه العقل، ۱٦۹). مثال خوبی از علم پیامبران، توانایی آن‌ها در درک نظم، ترتیـب و حرکـات دراز مدّت افلاک سماوی است. علم نجوم از این منظر، علمی پیامبرانه است بدان معنـا کـه پیامبران آورنده آن برای انسان‌ها هستند؛ تنها آن‌ها می‌تواننـد علـم نجـوم را توضـیح و تبیین کنند، اگرچه اکنون اشخاص دیگری بـه تعلـیم آن اشـتغال دارنـد (همـان، ۱۸٦). دومین جنبه چنین علمی آن است که پیامبر می‌دانـد چگونـه بـا ابـداع طریقـه‌ای بـرای انسان‌های معمولی آن‌ها را قادر سازد که آنچه را نمی‌توانند با چشم به وضوح ببیننـد و بفهمند، به تصور درآورند. توجه عمده و جدی‌تر پیامبر معطوف به این است که چگونه مُدل یا نمونه مؤثری از بهشت و دوزخ بسازد، و این چنان است که کسـی بخواهـد در زُهدان مادر به جنین نشان دهد که دنیایی که بدان قدم خواهد گذاشت، چگونـه جـایی است (همان، ۷٦-۳۷۵).

دعوت اسماعیلی و علوم

در کیش اسماعیلیه، امانتی که داعیان و امامان به پیروان و نوکیشان خـود مـی‌دهنـد، علم است و نوکیش وظیفه دارد که آن را به دیگری بسپارد و منتقل کند. تعلیم و تعلّـم، جوهر و اساس دعوت اسماعیلی است، و داعی پس از امام شخصـیت اصـلی و قطـب جامعه اسماعیلی محسوب می‌شود. اسماعیلیان مسـلک خـویش را «دعـوت الحـق» یـا به‌طور خلاصه «دعوت» می‌نامیدند (هالم، ۸). امامـان، از طریـق داعیـان خـود، علـم و حکمت را در همه‌جا انتشار می‌دهند؛ داعیان مبلّغانی هستند که مردم را به پیروی از امام حقیقی دعوت می‌کنند و به افرادی که دعوت آنها را اجابت مـی‌کننـد، حکمـت تعلـیم می‌دهند.[1] در هم‌آمیختگی مبانی دینی با مسائل فلسفی و ارائـه پـاره‌ای از دیـدگاه‌هـای

۱. به عنوان مثال المؤید فی الدین شیرازی که یکی از داعیان اسماعیلی بود مهمترین کتابش تحت عنوان *المجالس*

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

فلسفی به عنوان معارف دینی، نظیر عقول عشره و افلاک هفتگانه و صادر اول، موجب پیچیده‌تر شدن عقاید آنها شده است. در واقع می‌توان نهضت اسماعیلیه را نهضتی فلسفی و دینی نامید. جمع بین دین و فلسفه یکی از روش‌های داعیان اسماعیلی بود (ناصرخسرو، جامع الحکمتین، ١٦). صرف نظر از علم به موضوعات و مسائل دینی- همچون قرآن، تفسیر قرآن، احادیث نبوی و قصص انبیاء و تأویل اسماعیلی این نوشته‌ها- از داعی انتظار می‌رود که تقریبا علمی جامع و دائره‌المعارف گونه داشته باشد: منطق، فلسفه، تاریخ و جغرافیا به‌طور یکسان باید از جمله کمالات او باشد تا بتواند در میان دانشمندان و علمای دیگر به هر بحثی بپردازد، و به هر حجتی پاسخ گوید و در هر زمینه‌ای از فضل و دانش شکست‌ناپذیر باشد. داعی اسماعیلی معلوماتش محدود به مسائل و علوم اسلامی نظیر فقه، حدیث، تفسیر و تأویل نبود بلکه سعی در شناخت اصول مذاهب گذشته همچون یهودیت، مسیحیت و زردشتیگری داشت (تامر، تاریخ الاسماعیلیه، ١٨٤/٢). داعی آشکارا تشویق می‌شد که با اشخاص برجسته و بزرگان شهر و کشور خود، و نیز گزیدگان سیاسی و فکری آن، به‌ویژه گروه اخیر تماس داشته باشد. در بحث و گفت‌وگو با علما و دانشمندان غیر اسماعیلی وارد شود، زیرا در این مباحثات علم و دانش داعی صیقل می‌خورد و پیشرفت می‌کرد. حتّی اگر بالفطره مردی هوشمند بود، این کار او را هوشمندتر می‌کرد و از آن مهم‌تر، از این طریق در فنّ مناظره و مجادله مهارت می‌یافت. داشتن عطش برای علم و دانش یک فضیلت است: نادان و جاهل نباید از پرسیدن و سؤال کردن شرم داشته باشد و حتّی انسان دانا، وقتی از چیزی غافل مانده است، باید بدان اعتراف کند. باری، برای داعی بهتر آن است که پیش از درگیر شدن در مباحثه با دانشمندان مذاهب مختلف، آغاز علم و دانش بیندوزد، و در فنّ مناظره و مجادله تعلیم کامل ببیند و مهارت پیدا کند. زیرا اگر داعی در مباحثه یا مناظره‌ای عمومی شکست یابد یا ثابت شود که استنتاجات منطقی او غلط و نادرست است و از آوردن دلیل و برهان بازماند اعتبار و حیثیت داعی از بین می‌رود و امکان موفقیت و پیروزی دعوت کاهش می‌یابد (هالم، ٨٥-٨٤). داعیان به‌ندرت در میان مردم ظاهر می‌شدند؛ بیش‌تر ترجیح می‌دادند که با اشخاص معیّنی که

المؤیدیه شامل هشتصد مجلس از مجالس دعوت است که خود وی آن را تدریس کرده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

خود برمی‌گزیدند به گفت‌وگو بپردازند و سعی می‌کردند تا کنجکاوی آن‌ها را درباره تعالیم سرّی برانگیزند. قبل از آن‌که شخص به کیش اسماعیلی درآید از او بر پوشیده داشتن اسرار، میثاق گرفته می‌شد. همین که مستجیب با قبول میثاق و خوردن سوگند بر ذمّه خویش می‌گرفت که این امور را رعایت کند، داعی حقایق حکمت اسماعیلی را مرحله به مرحله، بر او القا و تعلیم می‌کرد. زیرا اگر یکباره این کار را می‌کرد ممکن بود از ظرفیت ذهنی نوکیش فراتر باشد، و از درک و دریافت آن باز ماند. داعی در این امور به شاگردش می‌گفت: «تو را آزمون می‌کنیم. زیرا تو مبتدی هستی و مبتدی مانند کودک است: تو نخست به کودک شیر می‌دهی، و تنها وقتی بزرگ‌تر شد غذاهای مقوی‌تر و سفت‌تر به او می‌خورانی» (همان، ٢٦).

داعی در خانه خود برای مستجیبان (گرویدگان به دعوت) جلسات منظم تشکیل می‌داد و این وظیفه‌ای بود که نیاز به تبحّر و مهارت‌های آموزشی و تربیتی داشت. وی می‌بایست دروس و تقریرات خود را درخور ظرفیت و هوش و استعداد مستمعان ترتیب دهد. تعداد درس و تعلیم، به دقّت، مطابق ظرفیت و هوش و استعداد و توانایی شاگرد تنظیم و محاسبه می‌شد؛ درست همان‌گونه که به طفل نوزاد در ابتدا غذای زیاد نمی‌خورانند تا زنده بماند. داعی باید به همه پرسش‌های مستجیبان پاسخ گوید، امّا این نیز باید مطابق با درجه فهم و دریافت پرسش‌کننده باشد و از سطح فهم و هوش و قدرت دریافت او نه فراتر و نه کم‌تر باشد، زیرا هر مؤمنی حق دارد که از همه حقیقت آگاهی یابد. داعی که خود امانتدار مفاهیمی است که در قرآن از آن یاد شده‌است، وظیفه دارد آن را تماما و کاملا، به شاگردانش بسپارد، و نباید کوچکترین جزئی از آن را بازگیرد، زیرا چنین کاری خیانت در امانت است (همان، ٨٦–٨٥). داعی باید مراتب و مدارج اهل علم را بازشناسد، و از آن‌ها قدردانی کند و به آن‌ها احترام بگذارد. باید به جامه ژنده و ساده آنها، به چشم حقارت ننگرد، زیرا نفوس مردان علم منیع‌تر و پرغرورتر از آن است که متحمل توهین و بی‌اعتنایی شود. هر کس آنها را تحقیر کند در حقیقت خویشتن را تحقیر کرده است. وقتی مردم ببینند که دانش و دانشمندان عزیز و محترمند آنها نیز مشتاق و آرزومند دانش می‌شوند و به تحصیل علم روی می‌آورند. داعی باید نظارت دائمی بر زیر دستان خود داشته باشد. بایستی در مقامی باشد که

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

بتواند پیوسته سفر کند و منظم قلمرو دعوت خود را بازرسی کند. چیزی که برای داعیان، صرف‌نظر از مقام و مرتبه آنان، اهمیت فوق‌العاده داشت، دانستن زبان محلی بود. وقتی داعی مجبور بود که در میان فرقه‌ای یا حتّی در یک محیط غیراسلامی مانند هند به کار دعوت پردازد، می‌بایست دانش و اطلاع کامل از مذهب و دین محل می‌داشت، تا به این‌طریق بتواند مساعی تبلیغی خود را با ویژگی‌ها و مقتضیات محیط و اوضاع و احوال محلی سازگاری دهد (همان، ٨٤). کار و وظیفه مأذونان و به ویژه مکاسران[1] آن است که روی کسانی که مذهب متفاوتی دارند کار کنند و با آن‌ها به مباحثه بنشینند تا جایی که از آوردن دلیل و برهان باز مانند. به این ترتیب مذهب پیشین آنها را شکسته و در سرشان فضایی پاک پدید آید. در این‌صورت می‌توان پیام جدید دعوت را در ذهن پاک و صاف آن‌ها نقش زد. امّا مکاسر فقط کار مقدماتی را انجام می‌دهد. این کار داعی است که چون شاگرد آماده شد، پس از سه روز روزه، او را به کیش اسماعیلی تشرّف دهد و عهد و میثاق نسبت به امامی که در قاهره حکم می‌راند از او بگیرد، و او را به کتمان سِرّ سوگند دهد (هالم، ٨٥). در واقع داعیان نمی‌خواستند فیلسوف شوند، امّا با استفاده از استدلال‌های عقلی و تحقیقات مستدل عقلانی در علم، در مشغله‌های فکری خود، خواه و ناخواه به فلسفه گرایش یافتند.

از منظر تاریخی حکومت فاطمیان همواره از فعالیت علمای علوم عقلی در مراکز علمی و آموزشی خود حمایت می‌کردند. دانش‌دوستی خلفا و وزرای فاطمی[2] موجب جذب عالمان علوم مختلف به قاهره شده است. فراهم کردن بسترهای

۱. در سازمان دعوت فاطمیان هر جزیره تحت نظر و ریاست یک داعی عالی رتبه به نام حجت قرار داشت. حجت را تعدادی از داعیان متابع او دستیاری و کمک می کردند، از جمله داعی البلاغ که ظاهراً رابط پایگاه دعوت در هر جزیره و پایگاه مرکزی دعوت در پایتخت فاطمی بود، داعی مطلق و داعی محدود (محصور). هر یک از این داعیان نیز دستیارانی داشتند که به طور کلی مأذون خوانده می شدند. پایین ترین مرتبه رسمی در این سلسله مراتب مأذونِ مکاسر بود که با حذف مأذون، فقط مکاسر خوانده می شد؛ وظیفه اصلی مکاسر آن بود که نوکیشان یا گروندگان بالقوه آتی را جلب و وابستگی‌های آنها را به مذاهب قبلی قطع کند (مقاله «باب»، دفتری، *دائره المعارف بزرگ اسلامی*، ص ۲۲۹).

۲. علم دوستی و حمایت خلفا و وزرای فاطمی از عالمان در منابع گوناگون مربوط به عصر فاطمیان آمده است (نک. ابن أبی أصیبعه، *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*، ۲/٥٤٩؛ قفطی، ٢٦٨؛ ابن الدواداری، ٦/٢٥٧؛ ابن تغری بردی، ٤/١٧٨؛ مقریزی، ٢/١١٩).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

مناسب[1] برای فعالیت‌های علوم عقلی دانشمندان در قاهره یکی دیگر از جلوه‌های دانش‌دوستی و عقل‌گرایی خلفا و وزرای فاطمی است. ظهور اندیشمندان علوم عقلی نظیر ابن هیثم (ابن ابی اصیبعه، ۹۰/۲)، ابن یونس (ابن خلکان، ۳۷۵/۱)، حمیدالدین کرمانی، أحمد بن محمد حاسب (همان، ۲۹۹/۱ و ۳٤۱/۱)، مؤیّد فی‌الدین شیرازی، ابن عین زربی (ابن ابی اصیبعه، ۵۷۰)، مظفر بن معرف (همان، ۵۷۱)، رشید الدین احمد بن قاضی، ابن ابی صلت (سیوطی، ۵۳۹/۱) و نظایر اینها در چنین بسترهایی نشان‌دهنده جایگاه مطلوب علوم گوناگون در مصر دوره فاطمی است.

نتیجه‌گیری

اسماعیلیه بر خلاف بسیاری از دیگر مذاهب اسلامی، فراگیری علم و دانش و آموختن حکمت و علم سایر ادیان و ملل را از جمله واجبات می‌دانست. این مسأله یکی از وجوه تمایز اسماعیلیان با سایر مذاهب اسلامی است. نگاه هستی‌شناسانه اسماعیلیان مستلزم نگاهی جامع و علمی بود که نظریه‌پردازان آنها همواره سعی در رعایت جامعیت و علمی بودن آن داشتند. لازمه این نظریه آن بود که داعیان اسماعیلی نیز به آموختن علوم، عقاید ادیان و مذاهب و زبان‌های مختلف روی آورند. امامان اسماعیلی به عنوان سرچشمه‌های علوم و سازمان دعوت به عنوان سیستم انتقال علوم از این سرچشمه‌ها به مستجیبان و اسماعیلیان و داعیان به عنوان عناصر کلیدی این سیستم نقش بسزایی در توسعه علوم گوناگون در میان اسماعیلیان داشتند. طبیعی است که آمیختگی عقاید اسماعیلی با علوم گوناگون موجب جذب عالمان و توسعه نظریات علمی در حوزه‌های مختلف می‌شد. همچنین علاقه خلفای فاطمی، به عنوان امامان اسماعیلی، به علوم مختلف بر این عرصه تأثیرگذار بود. همه این موارد زمینه‌ساز رشد و شکوفایی علوم گوناگون در دوره فاطمیان مصر شد و عالمان همسو با عقاید اسماعیلیان یا علاقه‌مند از بهره‌مندی مواهب ایشان را به سرزمین مصر کشاند. بی‌تردید مؤسسات علمی مانند الازهر، دارالعلم، مجالس‌الحکمه و کتابخانه‌ها از جمله نشانه‌های رونق علمی در این دوره‌اند.

۱. تأسیس دارالعلم یکی از این بسترهاست؛ *الخطط*، المقریزی، ۱/٤۵۹؛ مجالس الحکمه نیز یکی دیگر از این بسترهاست (همان، ٤۶۰؛ همچنین نک به: قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ٤۸۷).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

منابع

ـ ابن أبی أصیبعه، موفق الدین أبوالعباس أحمد بن القاسم الخزرجی، *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*، القاهره: ۱۳۰۰-۱۲۹۹.

ـ ابن الدوادارى، ابوبکر بن عبدالله، *کنز الدُرَر و جامع الغُـرَر*، الـدره المضـیه فـی اخبـار الدوله الفاطمیه، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهره: المعهد الآلمانی للآثار، ۱۹٦۱م.

ـ ابن تغری بردی الأتابکی، جمال الدین ابی المحاسن، *النجوم الزاهره فی ملوک مصـر و القاهره*، قاهره: وزاره الثقافه و الإرشاد القومی، ۱۹۳٦م.

ـ ابن حوشب، جعفربن منصورالیمن، *العالم و الغلام*، تصحیح مصطفی غالـب، بیـروت: بی‌نا، ۱٤۰۳/۱۹۸۳ق.

ـ ابن خلکان، أبی العباس احمد بن أبی بکر، *وفیات الأعیان و انباء الزمان*، بی‌جا: بـولاق، ۱۲۹۹ق.

ـ ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، *اثبات النبوات*، تحقیق عارف تامر، چاپ دوم، بیروت: دارالمشرق، بی تا.

ـ ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، *الافتخار*، تحقیق مصطفی غالـب، بیـروت: دار الاندلس، بی تا.

ـ ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد؛ *المقالید الملکوتیه*، تحقیـق حسـین پونـاوالا و اسماعیل قربان، تونس: دار الغرب الاسلامی، ۱٤۳۲ ق.

ـ ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد؛ *الینـابیع*، بیـروت: المکتـب التجـاری، تحقیـق مصطفی غالب، ۱۹٦۵م.

ـ استرویوا، لودمیلا ولادیمیرونـا، *تـاریخ اسـماعیلیان در سـده هـای ۷-۵ ه.ق/۱۳-۱۱ م*، ترجمه دکتر پروین منزوی، چاپ اول، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۱ش.

ـ تامر، عارف: *تاریخ الإسماعیلیه؛ من المغرب إلـی المشـرق*، ط الأولـی، لنـدن: مؤسسـه الرئیس الکتب و النشر، ۱۹۹۱م.

ـ جان احمدی، فاطمه، سالاریه، صفورا: «سیاست علمی و فرهنگی فاطمیان در مصـر»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش اول، سال سیزدهم، بهار ۱۳۹۱ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

ـ ادریس، داعی عمادالدین قرشی: *زهر المعانی*، تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس: ۱۹۷۳م.
ـ دفتری، فرهاد، ذیل «باب»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳٦۷ش.
ـ روزنتال، فرانتس، *دانش پیروزمند*، ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: نشر گسترده، ۱۳۹۲ش.
ـ سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن محمد بن عثمان، *حسن المحاضره فی تاریخ مصر و القاهره*، بیروتریال، ۱٤۱۸ق.
ـ الشیرازی، المؤید فی الدین؛ *الداعی ثقه الامام الاسلام، المجالس المستنصریه*، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: دارالفکر العربی، دون التاریخ.
ـ عطاءالله، خضر أحمد: *الحیاه الفکریه فی مصر فی العصر الفاطمی*، الطبعه الأولی، أبوظبی: دارالفکر العربی، بی تا.
ـ علی بن محمد بن ولید، *تاج العقائد*، تحقیق عارف تامر، بیروت: دارالمشرقین، ۱۹۸٦م.
ـ عنان، محمد عبدالله، *الحاکم بامرالله و اسرار الدعوه الفاطمیه*، قاهره: موسسه الخانجی، ۱۸۹٦م.
ـ غالب، مصطفی: *الحرکات الباطنیه فی الاسلام*، بیروت: دار الاندلس، ۱٤۱٦ق.
ـ قاضی نعمان، *آداب الاتباع الائمه*، تقدیم مصطفی غالب، بیروت: دار المکتبه الهلال، ۱۹۸۵م.
ـ قفطی، جمال الدین علی، *تاریخ الحکماء*، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیک، ۱۹۰۳م.
ـ کرمانی، حمیدالدین، *تحفه المستجیبین*، خمس رسائل اسماعیلیه، تحقیق عارف تامر، سلمیه: دار الانصاف، ۱۹۵٦م.
ـ کرمانی، حمیدالدین، *راحه العقل*، تحقیق محمد کامل حسین و محمد مصطفی غالب، قاهره: دار الفکر العربی، ۱۹۵۲م.
ـ کرمانی، حمیدالدین؛ *الریاض*، تحقیق عارف تامر، بیروت: دار الشقافه، ۱۹٦۰م.
ـ کرون، پاتریشیا: *تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام*، ترجمه مسعود جعفری، چاپ اول،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

تهران: سخن، ۱۳۸۹ش.
ـ مسکوب، شاهرخ؛ *چند گفتار در فرهنگ ایران*، تهران: نشر زنده زود، ۱۳۷۱ش.
ـ مقریزی، احمد بن علی: *اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمه الفاطمیین الخلفا*، تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: وزاره الأوقاف، ۱۹۹٦م.
ـ مقریزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
ـ منصور الیمن، جعفر: *الفترات و القرانات*، نسخه خطیه بمکتبه الدکتور محمد کامل حسین، ورقه ۲.
ـ ناصر خسرو قبادیانی مروزی: *جامع الحکمتین*، به کوشش هنری کربن و محمد معین، تهران: طهوری، ۱۳٦۳ش.
ـ ناصر خسرو قبادیانی: *زاد المسافرین*، تصحیح محمد بذل الرحمن، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳ش.
ـ ناصر خسرو: *وجه دین*، تهران: اساطیر، ۱۳۸٤ش.
ـ نعمان بن محمد، *تأویل الدعائم*، تحقیق عارف تامر، بیروت: بی‌نا، ١٤١٥ق.
ـ نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، تحقیق آصف فیضی، قاهره: دار المعارف، ۱۹٦٥م.
ـ نعمان، ابن حیون التمیمی المغربی (قاضی نعمان)، *المجالس و المسایرات*، ویراسته ح. فقی و دیگران، تونس: بی‌نا، ۱۹۷۸م.
ـ نیشابوری، احمد بن ابراهیم: *اثبات الامامه*، تحقیق و تقدیم مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس، ١٤١٣ ق.
ـ واکر، پل. ای: ابویعقوب سجستانی؛ *متفکر و داعی اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ اول، تهران: فرزان روز، ۱۳۷۷ش.
ـ واکر، پل. ای: حمیدالدین کرمانی؛ *تفکر اسماعیلیه در دوره الحاکم بأمرالله*، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ اول، تهران: فرزان روز، ۱۳۷۹ش.
ـ هالم، هاینتس: *فاطمیان و سنت های تعلیمی و علمی آنان*، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، تهران: فرزان روز، ۱۳۷۷ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.26.1.3]
[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]